



- {۲۲} به راستی نیکان در نعمت پایداری هستند. ﴿۲۲﴾
 {۲۳} بر اورنگ‌ها نشسته می‌نگرند. ﴿۲۳﴾
 {۲۴} در چهره آنان شادابی آن نعمت سرشار را ﴿۲۴﴾
 می‌شناسی. ﴿۲۴﴾
 {۲۵} نوشانده شوند از باده ناب مهر زده. ﴿۲۵﴾
 {۲۶} مهر آن مُشک است، و درباره به دست آوردن ﴿۲۶﴾
 آن باید همی بکوشند کوشندگان نفیس جو. ﴿۲۶﴾
 {۲۷} و مزاج آن از تسنیم است. ﴿۲۷﴾
 {۲۸} سرچشمه‌ای است! که همی نوشند از آن ﴿۲۸﴾
 مقربان. ﴿۲۸﴾
 {۲۹} همانا کسانی که تیهکاری پیش گرفتند به ﴿۲۹﴾
 کسانی که ایمان آورده بودند همی نیشخند می‌زدند. ﴿۲۹﴾
 {۳۰} چون بر آن‌ها می‌گذشتند با اشاره چشم و ابرو ﴿۳۰﴾
 عیب‌جویی می‌کردند. ﴿۳۰﴾
 {۳۱} و چون برمی‌گشتند به سوی کسان خود، ﴿۳۱﴾
 سرخوش باز می‌گشتند. ﴿۳۱﴾
 {۳۲} و چون مؤمنانرا دیدندی گفتند همانا این‌ها ﴿۳۲﴾
 گمراه‌اند. ﴿۳۲﴾
 {۳۳} و فرستاده نشدند بر آن‌ها تا نگهبانان باشند. ﴿۳۳﴾
 {۳۴} پس امروز همان‌ها که ایمان آورده‌اند به ﴿۳۴﴾
 کافران می‌خندند. ﴿۳۴﴾
 {۳۵} به اریکه‌هایی برنشسته می‌نگرند. ﴿۳۵﴾
 {۳۶} آیا خوب پاداش داده شدند کافران به آنچه ﴿۳۶﴾
 همی انجام می‌دادند؟! ﴿۳۶﴾



شرح لغات:

ارائک، جمع اریکه: تخت مزین و با شکوه. اورنگ (تخت سلطنت). تخت پرده‌دار و در میان حجله، هر چه بر آن تکیه شود.

رحیق: شراب خالص (باده ناب). عطر مخصوص. مُشک خالص. نیای پاک.

مختوم، مفعول از خَتَمَ (فعل ماضی): بر آن مهر نهاد، آن را پایان داد. ختام به معنای مصدری: پایان دادن. به معنای اسمی: چیزی که به آن مهر زنند.

لیتنافس، امر از تنافس: کوشیدن و از هم پیشی گرفتن برای به دست آوردن نفیس یا افتخار. [رقابت، چشم هم چشمی].

مزاج: آمیختن. آنچه آمیخته می‌شود. طبیعت.

تسнім، مصدر از سَنَمَ (به تشدید نون): چیزی را بالا برد، چشمه را از بالا جاری کرد.

چشمه‌ای که از بالا بریزد. سنام: بالای کوهان شتر، بالاترین مقام. سنمه: آنچه بالای گیاه درمی‌آید مانند شکوفه و سنبل.

اجرموا: به گناه گراییدند. از جَزَمَ: برید، چید، گویا مجرم از حق بریده و گناه برمی‌چیند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

یتغامزون، تفاعل از غمز: عیب‌جویی با اشاره چشم و ابرو، گوشه و کنایه زدن. فکھین، جمع فکّه صفت مشبهه: شوخ طبع، خنده‌رو، سرمست، ولخرج، میوه خوار، فاکهین نیز قرائت شده.

ثُوبٌ: پاداش داده شد. از ثواب: رجوع. باب تفعیل دلالت بر استمرار و پیوستگی دارد.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ»: جمله اسمیه مؤکد، ظرف واقع شدن «نعیم»، وزن فعیل، دلالت بر ثبات ابرار در خوشی، و پایداری و فراگیری و ملازمت نعمت دارد: ابرار



که خود منبع برکات و نعمتند، در میان خوشی و نعمتی سرشار و پایدار به سر می‌برند.

«عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ»: علی الارائک خبر یا حال برای ضمیر «هم» که راجع به ابرار است. «ینظرون»، نیز خبر یا جمله حالیه است: آن ابرار بر اریکه‌ها نشسته‌اند در حالی که می‌نگرند، یا در حالی که بر اریکه‌ها نشسته‌اند می‌نگرند. به هر حال، استقرار و تکیه بر اریکه، و نظر، با هم مورد نظر است. و چون نظر، مورد نظر آیه است، منظور یا منظر ذکر نشده است، که به چه می‌نگرند. شاید هم ذکر نشدن از جهت نامحدود و نامعین بودن آن است. کسی که تکیه‌گاه فکری و معنوی ندارد، پیوسته در اضطراب و ناامنی به سر می‌برد، و شخص نگران و مشوش مجال نظر ندارد، چه بسیاری از مناظر زشت و زیبا عبرت‌انگیز یا لذت‌بخش، از برابر چشم شخص نگران می‌گذرد که به آن‌ها نمی‌نگرد. و همچنین کسی که از سطح پایین آرزوها و اندیشه‌های خود، یا از روزنه معلومات محدود به عالم و آیات آن می‌نگرد، و از جهات و رنگ‌ها و دریچه‌های خاص آن‌ها را می‌بیند در حقیقت و چنانکه باید و هست به آن‌ها نمی‌نگرد.

کتابخانه آنلاین «مآلقاتنی و زمانه ما»

ابرار که به تکیه‌گاه عقیده و اعمال خیر خود متکی هستند و در سطح بلند ایمان به آیات و نظریه مبادی و غایات، قرار می‌گیرند، پیوسته جلو چشم اندازشان باز و بازتر می‌شود و به هرچه چنانکه هست می‌نگرند. همین ثبات اصل ایمان در آن‌ها و ارتفاع فروغ خیرات از آن‌ها، تختشان را در بهشت بالا می‌برد و پایه آن را ثابت می‌دارد و به اندازه ثبات و ارتفاع جایگاهشان قدرت نظر و وسعت منظرشان بیشتر می‌گردد. آنان بی پرده به جلال و شکوه متجلی در بهشت و بهشتیان که مانند انعکاس در آینه‌های متقابل بی نهایت است، می‌نگرند، و بر طبقات زیرین و دوزخ‌ها و دوزخیان مشرف هستند و از رسیدن به آن و رهیدن از این، و در هر نظر



به بالا و شکوه علیین، وزیر و دور افتادگان در سجین، شادمانی تازه‌ای دارند: «عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ»^۱.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ»: عدول به خطاب مفرد، فعل تعرف، جمع وجوه، اشعار به تعمیم معرفت و تکثیر وجه دارد: تو بیننده شناسا به هر روی آنان روی آری و در آن بنگری، سبزی و خرمی آن نعمت سرشار و پایداری را که از درون آن‌ها رخ می‌نماید، می‌نگری.

این سر سبزی و خرمی چون از نعیم (نعمت پایدار و فراگیرنده) است هر سو و هر جانب آن‌ها را فرا گرفته و ریشه‌های همه حواس و مشاعرشان را سیراب می‌کند و رخسارشان را پیوسته شاداب و خرم می‌نماید. هر کس به روی آن‌ها می‌نگرد می‌شناسد که این شادابی از نعمت و لذاتی سرچشمه می‌گیرد که مانند خوشی‌ها و لذات دنیا گذرا و بی‌ریشه و یک‌جانبه و سطحی نیست. از این رو خوشی‌ها و امیدهای آن‌ها در میان مصایب و آلام دنیا نیز، خود نمایاننده بهشت و نعمت‌های جاودان آن است.

تعرف، «به ضمّ تاء» نیز قرائت شده: خود به خود شناخته شود در روی آن‌ها خرمی آن نعمت.

«يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ»: فعل مجهول یسقون، می‌نمایاند که ابرار از دست دیگری می‌نوشند. در سوره انسان، فراخور مقامات ابرار و نوع مشروب، شرب آن

۱. وارهیده از جهان عاریه
بر سریر سرّ عالی همتش
مقعد صدقی که صدیقان بر او
حمدشان چون حمد گلشن از بهار

ساکن گلزار و عین جاریه
مجلس و جا و مقام و رتبتش
جمله سر سبزند و شاد و تازه رو
صد نشانی دارد و صدگیر و دار

(مؤلف)، (مثنوی مولوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۱)

هم به خودشان نسبت داده شده: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ و هم ساقی مجهول آمده: ﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا﴾ و در آخرین مرتبه نسبت به رب داده شده است: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾. در این آیه و آن آیه سورة انسان که فعل مجهول آمده است، گویا اشاره‌ای به نخستین مقام ابرار دارد که هنوز به مقام عالی قرب و شهود نرسیده‌اند، در این مقام هنوز رخ ساقی و سرچشمه آن رحیق نمایان نیست. آنچه درمی‌یابند از ماورای حجاب و در ظرف محدود «کأس» است که آن‌ها را با مزاج زنجبیلی سرخوش و سرگرم می‌نماید و از همه تعلقات و امی‌رهاند. آن‌گاه جاذبه آن تا آنجا می‌کشاند که ظرف و مظروف و حجاب از میان برداشته شود و به سرچشمه رسند و از فیض رب سیراب شوند. «من»، بیان تبعیض یا نوع است. «رحیق»، که لغت غیر متعارف و نکره است، ناشناسی و غیر متعارف بودن آن رحیق را می‌رساند. مختوم به معنای مهر شده، کنایه از دریست بودن و اختصاص، و به معنای پایان یافته، اشاره به پایان یابی آن دارد: نوشانده شوند از باده نابی که فراخور آن‌ها در ظروفشان ریخته و مهر شده، یا آن مشروب پایان پذیر است.

کتابخانه آنلاین: «طالقانی و زمانه ما»

«خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ»: ختام، مهر یا ماده‌ای است که بر آن مهر زنند: مهر یا ماده مهر زده آن مُشک است، از این رو عطر افشان و جالب است. می‌شود که مقصود از ختام پایان آن باشد که عطرش مشام را پر می‌کند. فی ذلک، به تناسب فی، باید اشاره به عالم سراسر بهجت و نعمت ابرار باشد که به رحیق مختوم ختم می‌شود. «تنافس»، مسابقه و کشاکش برای بردن افتخار، یا ربودن نفیس است: در آن عالم سراسر نعمت و برای رسیدن به مقامات خوشی‌های روح‌انگیز و پاک از کدورت‌های آن می‌سزد و باید اهل مسابقه و کوشش بکوشند و به مسابقه در آیند و از یکدیگر پیشی گیرند. عنوان متنافس، مردم خاص و ممتازی را



می‌نمایند که انگیزهٔ تعالی و جویایی زندگی برتر به میدان مسابقه‌شان می‌کشاند، زیرا بیشتر مردم یا در میدان زندگی محدود و برای رسیدن به اوهام و لذات حیوانی کشمکش و مسابقه دارند، یا در میان خیالات و اندیشه‌های خود ساکن و دلخوش مانده‌اند، و آن‌ها که به سوی مقامات و زندگی برتر برانگیخته می‌شوند، با تصویر خود نمی‌توانند اهداف و غایات عالی و مشخصی را دریابند.

این آیات، پس از آنکه مقامات ابرار و لذات جاوید را بیان و تصویر نموده و دورنمای آن‌ها را نشان داده است، سبقت جویان و کوشندگان برای تعالی را امر و دعوت می‌نماید تا هر چه بیشتر قدرت فکر و عمل خود را برای نیل به آن‌ها به کار برند. این مسابقه و تنافس، چون در میدان بی‌نهایت و برتر از محیط محدود دنیا می‌باشد، تزاحم و مغلوبیت و محرومیت ندارد و هر کس به قدر همت و کوشش خود به هدف نفیسی که حق خودش می‌باشد می‌رسد و از حق دیگری چیزی نمی‌برد.

متنافسون از ابرار، مردم ممتازی هستند که در دنیا و پیش از رسیدن به مقامات بهشت، اشراق و حی چشم آن‌ها را گشوده و شامهٔ روحشان را معطر کرده، این‌ها بو و بریق آیات حکمت و جمال و آب حیات را در ظروف ملون خلقت درمی‌یابند و در ورای تیرگی‌ها، عطر حقایق در بسته را استشمام می‌نمایند، و با قدرت ایمان و عمل از تیرگی‌ها می‌گذرند و درهای بسته را باز می‌کنند تا به منابع آب حیات رسند و از آن بنوشند، و از غیر آن برهند و بو و خوی آن را بگیرند.^۱

۱. از باد صبا دلم چوبوی تو گرفت بگذاشت مرا و جستجوی تو گرفت
اکنون ز من خسته نمی‌آرد یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت



شود بلبل نخست از بوی گل مست ز گل دیدن به گل چیدن برد دست



«وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»: مزاج، به معنای آمیخته، یا طبیعت است. «من» برای بیان بعض یا منشأ می باشد. «تسنیم» به معنای اسمی، مقامی بس بلند، و به معنای مصدری «تفعیل» یا با تضمین آن، بالا بردن و برتر گرداندن است: آمیخته آن رحیق مختوم یا طبیعت آن، قسمتی یا ناشی شده از مرتبه عالی یا رو به علو می باشد. بعضی از مفسرین گفته اند: تسنیم بهترین شراب بهشتی است. شیخ ابوعلی گفته: نهری است که در هوا جاری است و در ظروف اهل بهشت به اندازه احتیاجشان می ریزد. «عیناً»، تمیز یا حال یا مفعول یا منصوب به مدح یا نزع خافض است، می تواند راجع به آیه «و یسقون...» و متعلقات آن، یا راجع به «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ» باشد. به هر حال مانند آیه ﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا﴾ (القمر (۵۴)، (۱۲) و ﴿اَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا﴾ (مریم (۱۹)، (۴) با بلاغت خاصی ظهور و شمول را می نمایند: نوشیده شوند از رحیق مختوم، طبیعت یا مزاج آن از تسنیم است... چشمه ای است نمایان و فراگیرنده! آن نوشیدن «یسقون» یا آن مزاج برتر «تسنیم» به سرچشمه ای می رسد، یا چشمه ای نمایان می گردد که مقربان خود از آن یا به سبب آن می نوشند.

ابرار به دست دیگری و در ظرف در بسته و از رحیق ممزوج نوشانده شوند، مقربان از سرچشمه خالص خود می نوشند.

این اوصاف و نشانی هایی است که آیات وحی از نعمت های سرشار و مشروبات بهشتی ابرار و مقربان، فراخور ذوق و درک و لغات ما خاک نشینان محجوب بیان کرده است. حقایق و صورت واقعی آنها آن گاه کشف شود که وجود خاکی متبدل گردد و حجاب ها از میان برداشته شود.^۱

۱. عرفای اسلام ادعا دارند که ریاضت و انقطاع و صفای نفس و هدایت قرآن، حقایق آن نعمت ها و شراب ها را



→ در همین جا به ما می‌نمایاند و آن‌ها را می‌توان دریافت، بلکه می‌توان از آن‌ها برخوردار شد. جلال‌الدین رومی در قسمت‌هایی از اشعار مثنوی، باده‌های بهشتی را چنان که گویا دیده و چشیده چنین توصیف نموده است:

چشم بگشایم بسینم روی او	چون که با او می‌خورم از جام هو
هم ز می خوردن شود اینحاصلم	بعد از آن از خود به کلی بگسلم
این دو بیت در آخر دفتر ششم مثنوی چاپ کُلاله خاور (ص ۴۲۳) آمده است.	
پر کند جان را ز می و ز ساقیان	قطره‌ای از باده‌های آسمان
وز جلالت روح‌های پاک را	تا چه مستی‌ها بود املاک را
خُم باده این جهان بشکسته‌اند	که به بویی دل بر آن بر بسته‌اند
همچو کفاری نهفته در قبور	جز مگر آن‌ها که نومیدند و دور
(همان، دفتر سوم، ۸۲۳ تا ۸۲۶) ?	
رازها دانسته و پوشیده‌اند	عارفان که جام حق نوشیده‌اند
مُهر کردند و دهانش دوختند	هر که را اسرار حق آموختند
(همان، دفتر پنجم، ۲۲۳۹ و ۴۰)	
مست حق ناید به خود با نفخ صور	مست می‌هشیار گردد از دبور
دوغ خوردی دوغ خوردی دوغ دوغ	باده حق راست باشد نی دروغ
(همان، دفتر سوم، ۶۸۸ و ۸۹)	
کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمزمی»	
من به ذوق این خوشی قانع نی‌ام	گفت نی نی من حریف آن می‌ام
کز همی‌گردم به هر سو همچو بید	واره‌سیده از غم خوف و امید
کز شوم گاهی چنان گاهی چنین	آن چنان خواهم که همچون یاسمین
که ز بادش گونه گونه رقص هاست	همچو شاخ بید گردان چپ و راست
این خوشی را کی پسندد خواجه کی؟	آنکه خو کرده است با شادی می
که سرشته در خوشی حق بدند	انبیا ز آن زین خوشی بیرون شدند
این خوشی‌ها پیش‌شان بازی نمود	وانکه جانشان آن خوشی‌ها دیده بود
کی شود قانع به تاریکی و دود	هر که را نور حقیقی رو نمود
(همان، دفتر پنجم، ۳۵۸۳ به بعد)	
آن کند که ناید از صد خم شراب	لذت تخصیص تو وقت خطاب



«إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ»: فعل و لغت «اجرموا»، در مقابل «آمنوا»، آلودگی به تبهکاری، روی آوردن به کفر، بریدن از حق و خیر را می‌رساند. «کانوا»، دلالت بر وضع و حال ثابت دارد. «من»، بیانی از راه و روش

→

چون که مستم کرده‌ای حدم مزن	شرع مستان را نیارد حد زدن
چون شوم هشیار آن گاهم بزن	که نخواهم گشت خود هشیار من
هر که از جام تو خورد ای ذوالمنن	تا ابد رست از هُش و از حد زدن
خالدین فسی فناء سُکُرُهُم	من تفتاتی فسی هواکم لم یقم

(همان، دفتر پنجم، ۴۲۰۱ به بعد)

حافظ عارف شیراز به خیال و امید یا وصول رشحه یا جرعه از باده آسمانی سر مست شده و شور و غوغایی به راه انداخته است. و برای تمثیل آن مستی و جذبۀ خود آن قدر از می و میخانه و پیرمغان دم زده و ستایش نموده و حقیقت را با مجاز و علیا را با دنیا در هم آمیخته است که بر گمراهی گمراهان افزوده و اشعارش شعار جاهلان تبهکار و درماندگان بدکار شده است. ولی در بعضی اشعارش از رشحات آن رحیق مختوم و حالات و تجلیات ناشی از آن چنان توصیف نموده که رهنمای اهل نظر و تفسیری از این گونه آیات است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بی خود از شعضه پرتو ذاتم کردند	باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی	آن شب قدر که این تازه براتم دادند
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب	مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند
هاتف آن روز به من مژده این دولت داد	که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند
بعد از این روی من و آینه وصف و جمال	که در آنجا خیر از جلوه ذاتم دادند

(دیوان حافظ، غزل ۱۸۵)

در اشعار ساقی‌نامه آن می‌را واضح‌تر نشان داده است:

بیا ساقی آن می که حال آورد	کرامت فزاید کمال آورد
به من ده که بس بی‌دل افتاده‌ام	در این هر دو بی‌حاصل افتاده‌ام
بیا ساقی آن می کز او جام جم	زند لاف بینایی اندر عدم
به من ده که گردم به تأیید جام	چو جسم آگه از سِر عالم تمام
من آنم که چون جام گیرم به دست	ببینم در آن آینه هر چه هست

(مؤلف)، (دیوان حافظ، مثنوی، ساقی‌نامه)



است. دو فعل متقابل اجر موا. آمنوا، به جای مجرمین و مؤمنین، بیانی از روی آوردن به دو جهت متقابل است: آن‌ها که به تبهکاری روی آوردند و از خیر و حق بریدند چنین بودند که به راه و روش کسانی که به حق و خیر گراییدند می‌خندیدند.

آیات قبل، مقامات ابرار و مقرّبین را در میان انواع نعمت‌ها و لذات و منظرها، آن چنان نمایانده و تصویر نموده است که گویی دنیا با همه آلام و لذات و خوشی‌ها و نگرانی‌هایش پایان یافته و از نظرها محو شده است و بهشت با مقاماتش در برابر چشم و خاطر شنونده این آیات تجلی نموده است. ناگهان این آیه با سه فعل ماضی پی در پی اذهان را به گذشته برمی‌گرداند و در مقابل مناظر بهشت، پرده می‌کشد و وضع و روش مجرمین را با مؤمنین در دنیا می‌نمایاند.

«وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ»: مرور، گذشتن بی‌درنگ، «تغامز»، با هم به کنایه و اشاره چشم و ابرو تفاهم و عیبجویی نمودن است. این آیه با عطف به آیه قبل، بیان روش خاص مجرمین است: مجرمین در هر حال به مؤمنین می‌خندند یا نیشخند می‌زنند، و چون به آن‌ها برخوردند بی‌درنگ می‌گذرند و با هم آهسته و با اشاره به عیب‌جویی می‌پردازند.

مرور به آن‌ها و این‌گونه درباره آن‌ها عیب‌جویی نمودن، افکار مشوّش و آمیخته با ابهام و نگرانی آن‌ها را درباره مؤمنین می‌رساند. می‌شود که فاعل «مرّوا» را مؤمنین و ضمیر «بههم» راجع به مجرمین باشد: آن‌گاه که مؤمنین از مجرمین عبور کنند، مجرمین به اشاره و کنایه از آن‌ها بدگویی و عیب‌جویی نمایند.

«وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ»: انقلاب، انفعال از قلب و به معنای پذیرش و کشیده شدن و برگشت به سوی چیزی است. مقصود از اهل، خویشان و دوستان است که شخص به سوی آن‌ها کشیده می‌شود و برمی‌گردد: این‌ها چون به



کشش و میل طبیعی به سوی خویشان و دوستان خود برگردند، شوخ و خوشحال اند. این خوشحالی و سرخوشی گویا در مقابل ناخوشی و گرفتگی آن‌ها، هنگام برخورد و روبرو شدن با مؤمنین است. برای تبهکارانی که به آلودگی خوی گرفته و در بند تقالید گرفتارند و دید وسیع‌تری ندارند، منطق و عمل و چهره مردان با ایمانی که از خوشی‌های مألوف روی گردانده و پای ایمان خود ایستاده و به هر رنجی تن می‌دهند، شگفت‌انگیز و نگران‌کننده است و بسا اندیشه تردید آمیزی در ضمیرشان رخ نماید که شاید گفته‌ها و بیم‌ها و وعده‌های آن‌ها راست آید. ولی این‌گونه اندیشه‌های متضاد دیر نمی‌پاید و خوی به تقالید و عادات، به زندگی عادی‌شان می‌کشاند و به سوی اهلشان برمی‌گرداند، در محیط آرام و مأنوس زندگی با زن و بچه و کسانِ مانند خود، دو دلی و نگرانی و اندیشه سود و زیان و مسیر اجتماع و انسان که چهره مردان با ایمان بر فکرشان سایه افکنده بود، از میان می‌رود و در اندیشه خود احساس به امنیت و ثبات می‌نمایند و مؤمنان را به مسخره می‌گیرند و خنده‌های مستانه راه می‌اندازند.

چهره مردان حق و با ایمان و دعوت و رسالت آن‌ها به همان اندازه که اشخاص آماده را به سوی تحرک و تحوّل روحی و خلقی و نوسازی فکری و خلقی و اجتماعی پیش می‌برد، در مجرمین مرتجع اثر عکس دارد و این‌ها با روبرو شدن با دعوت آنان، به سکون و تحفّظ و انقلاب معکوس برمی‌گردند: «وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ».

«وَ إِذَا رَأَوْهُمُ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ»: این مجرمین که راهی جز گناه و ستمگری و ستم‌کشی در پیش ندارند و به بندهای عادات و تقالید گمراه‌کننده گرفتارند، چون مؤمنین را بنگرند که این‌گونه عادات و قید و بندهای ناهنجار را گسیخته و از پرده‌های کفر و شرک بیرون آمده‌اند، گویند این گروه گمراهانند!!



«وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ»: سیاق ظاهر آیات این است که واو عاطفه، و نایب فاعل «ارسلوا»، مؤمنین و ضمیر جمع، راجع به مجرمین، و آیه قسمتی دیگر از گفتار آنان باشد: چون مجرمین مؤمنین را بنگرند گویند همانا این‌ها گمراهانند و فرستاده نشده‌اند کهبر آنان (مجرمین) نگهبانان باشند. با این ترکیب و ترتیب، این آیه متضمن دعوت و رسالت مؤمنین است که همان نگهداری دیگران از سقوط و عذاب می‌باشد. می‌شود (چنانکه مفسرین گفته‌اند) واو استینافی و نایب فاعل ارسالوا، مجرمین و ضمیر جمع راجع به مؤمنین، و آیه گفتار خداوند باشد: این مجرمین که با مؤمنین چنین رفتاری دارند و آن‌ها را گمراه می‌شمارند، رسالتی برای نگهداری آن‌ها ندارند.

این آیات چگونگی اندیشه‌های نارسا و مبهم و چهره‌های گوناگون مجرمین را درباره مؤمنین از دور و نزدیک و برخوردارها می‌نمایاند: از دور و نزدیک و در نهان و آشکار به آن‌ها نیشخند می‌زنند، چون از آن‌ها (یا مؤمنین از مجرمین) عبورکنند زیر لب و با اشاره چشم و ابرو آن‌ها را به هم نشان دهند و گوشه و کنایه زنند و چون به سوی کسان خود برگردند دستاویز بگو و بخندشان گردانند. و چون با آنان روبرو شوند گمراهان‌شان خوانند.

این‌ها نمونه‌ای از اندیشه و گفتار و رفتار عادی مجرمین و بت پرستان عرب بوده است که با نخستین مؤمنین به دعوت اسلام داشتند. رفتار دشمنان و مخالفان با داعیان به حق و صلاح همیشه و در میان همه ملل همین‌گونه بوده است، در هر زمان و هر جا که روشن‌بینان و دوراندیشان یا صاحبان نظر و فکری برخاستند تا اندیشه‌ها را روشن و چشم‌ها را باز نمایند و نابسامانی‌ها را سامان دهند، گروهی برای نگهداری مصالح و منافع خود، نادانان فرومایه از جهت خوی گرفتن به تاریکی و زندگی مأنوس، برخی به انگیزه حسد، آن‌ها را به باد مسخره گرفتند و تا توانستند



ریشخندشان نمودند و گمراهشان خواندند تا پیش از کشتن و از میان بردن خود آن‌ها، اندیشه و افکارشان را خفه کنند و شخصیتشان را بکشند و آنان را به سوی عقاید و راه و روش همیشگی خود بکشند و برگردانند. در این میان آن مردان با ایمانی که پای ایمان و اندیشه‌های پاک و روشن خود ایستادند و پیش رفتند و راه دیگران را باز و روشن کردند، دعوت و نظریاتشان در مسیر تاریخ و اراده خداوند جهان برتری یافت و در اذهان جا گرفت و در این جهان تکیه‌گاه آیندگان و ملل شدند و بر دل‌ها و افکار صاحب‌دلان و اندیشندگان تکیه زدند. و در سرای دیگر در پیشگاه خداوند و بهشت‌برین بر اریکه‌ها جای دارند. و در مقابل، مجرمین و دشمنان پرخاش‌جوی آن‌ها رو به محاق رفتند و مورد ریشخند آیندگان، در این سراگردیدند و بهشتیان در آن سرا می‌گردند:

«فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ»: این آیه، دوباره انظار را به عالم دیگر و ظهور نهایی حقایق و نفوس برمی‌گرداند و از آن پرده برمی‌دارد، و بر دنیا و ستیزه‌ها و مسخرگی‌های آن پرده می‌کشد: در آن روز که نور حق از افق دنیا برآید و حساب‌ها و ضمیرها روشن، و اشخاص مشخص شدند و پرده‌های تاریک و هم‌انگیز دنیا از میان رفت، آن‌ها که ایمان آوردند و در برابر آزارها و زخم زبان‌ها و پای عقیده خود ایستادند، به مجرمین کفر پیشه همی خندند: از این رو به آن‌ها می‌خندند که درهای بهشت را خود به روی خود بستند و درهای دوزخ را گشودند و خود را دستخوش هواها و شهوات گمراه‌کننده نمودند. این‌ها بودند که هرگاه دریچه‌های نور به انگیزه فطرت به رویشان باز می‌شد، با طوفان هواها و قفل‌های تقلیدشان بسته می‌گردید، پیوسته از تابش نور می‌رمیدند و به تاریکی می‌گریزند!!

در روایتی سبب خنده مؤمنان به کافران در روز قیامت چنین بیان شده است: «دری از بهشت به روی آنان گشوده شود. و به آن‌ها گویند از این در از دوزخ بیرون



روید. همین که نزدیک آن در رسند به رویشان بسته شود. و این وضع تکرار می شود و موجب خنده مؤمنان می گردد».

«عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ»: به قرینه آیه قبل مورد نظر «ینظرون» در این آیه کافران دوزخی می باشند: در آن روز مؤمنان به کافران می خندند، بر اریکه ها تکیه داده و از افق بلند به دوزخیان کفر پیشه می نگرند. پس در معنا این آیه تکرار آیه ۲۳، نیست.

«هَلْ تُؤْتِبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»: استفهام تقریری، ثواب پاداش و برگشت عمل است، چون بیشتر درباره عمل نیک گفته می شود، در این آیه با تعریض به کافران یا از نظر اندیشه آنان است: آیا چنانکه کافران می پنداشتند پاداش نیک آنچه می کردند دریافتند؟ می شود که از فعل «تُؤْتِبَ» باب تفعیل، و به قرینه «ما كانوا» به جای «بما كانوا» برگشت پی در پی و کامل خود اعمال، منظور باشد: آیا آنچه کافران در دنیا انجام می دادند به آنها کاملاً برگشت؟

جمله این آیه، می توان مفعول «ینظرون» و بیان چگونگی نظر و اندیشه مؤمنان باشد: مؤمنان بر اریکه ها نشسته می نگرند که... و می توان استینافی و اعلام و تقریری از سوی خداوند در پایان کار باشد.

در این سوره، اسماء و صفات و مشتقات و افعالی آمده است که در دیگر آیات و سوره های قرآن نیست: «اسم: رَحِيقٌ وَ مَسْكٌ. اوصاف و مشتقات: مَطْفِینٌ وَ سِجِّینٌ وَ مَرْقُومٌ وَ عَلِیُّونٌ وَ مَخْتُومٌ وَ خَتَامٌ وَ تَسْنِیمٌ وَ مَتَنَافِسُونَ».

افعال ماضی: «اِکْتَالُوا وَ کَالُوا وَ رَانَ وَ تَوَبَّ». فعل امر، «فَلِیتَنَافَسَ». فعل مضارع «یتغامزون».

کلمات «سِجِّینٌ وَ عَلِیُّونٌ وَ تَسْنِیمٌ»، از لغات اشتقاقی و خاص قرآن است که



اصلاً عرفاً در کلمات عرب نبوده است.

طول و لحن و وزن آیات این سوره، هماهنگ با مضامین، از طول کوتاه و لحن خفیف شروع می‌شود و اوزان آن‌ها به واو یا یاء و نون پیش می‌رود، و از طول متوسط می‌گذرد، در بین و فواصل به آیات کوتاه و وزن واو یا یاء و میم، بسته و ختم می‌شود. بعضی آیات با موج شدیدتر: «کلاً انّ»، شدید: «کلا بل»، و شدید نسبی «انّ»، اوج و تحوّل می‌یابد و شدت مطلب و منظور را می‌نماید.

در شأن این سوره از رسول خدا ﷺ است:

«هر کس این سوره را بخواند خداوند در روز قیامت از رحیق مختوم به وی بیاشاماند».

و از صادق علیه السلام است:

«کسی که در نماز واجب قرائتش این سوره باشد خداوند روز قیامت از آتش در امانش دارد، نه او آتش را ببیند نه آتش او را...».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»